

نقش اخلاق در سیره عملی پیامبر اسلام

<?xml encoding="UTF-8">

یکی از شاخصه های پر اهمیت در پیشرفت اسلام اخلاق نیک و کلام دلاویز و پرجاذبه پیامبر اکرم (ص) با انسان ها بود، این خلق نیکوتا بدان حدی بود که معروف شد سه چیز در پیشرفت اسلام نقش به سزایی داشت: 1- اخلاق پیامبر (ص) 2- شمشیر و مجاهدات حضرت علی (ع) 3- انفاق ثروت حضرت خدیجه (س) در قرآن مجید، به نقش اخلاق پیامبر (ص) در پیشرفت اسلام و جذب دل ها تصریح شده است، آن جا که می خوانیم: «فبما رحمة من الله لنت لهم و لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم في الامر؛ اي رسول ما! به خاطر لطف ورحمتی که از جانب خدا، شامل حال تو شده، با مردم مهربان گشته ای، و اگر خشن و سنگدل بودی، مردم از دور تو پراکنده می شدند، پس آن ها را ببخش، و برای آن ها طلب آمرزش کن، و درکارها با آن ها مشورت فرما.» از این آیه استفاده می شود که: 1- نرمش و اخلاق نیک، یک هدیه الهی است، کسانی که نرمش ندارند، از این موهبت الهی محرومند؛ 2- افراد سنگ دل و سخت گیر نمی توانند مردم داری کنند، و به جذب نیروهای انسانی بپردازند؛ 3- رهبری و مدیریت صحیح با جذب و عطوفت همراه است؛ 4- باید دست شکست خوردگان در جنگ و گنهکاران شرمنده را گرفت و جذب کرد (با توجه به این که شان نزول آیه مذکور در موردندامت فراریان مسلمان در جنگ احد نازل شده است)؛ 5- مشورت با مردم از خصلت های نیک و پیوند دهنده است که موجب انسجام می گردد.

پیامبر اسلام (ص) علاوه بر این که ارزش های اخلاقی را بسیار ارج می نهاد، خود در سیره عملی اش مجسمه فضایل اخلاقی و ارزش های والای انسانی بود، او در همه ابعاد زندگی با چهره ای شادان و کلامی دلاویز با حوادث برخورد می کرد. به عنوان مثال، در تاریخ آمده است: در سال نهم هجرت هنگامی که قبیله سرکش طی بر اثر حمله قهرمانانه سپاه اسلام شکست خوردند، عدی بن حاتم که از سرشناسان این قبیله بود به شام گریخت، ولی خواهر او که «سفانه» نام داشت به اسارت سپاه اسلام درآمد. سفانه را همراه سایر اسیران به مدینه آوردند و آنان را در نزدیکی در مسجد در خانه ای جای دادند، روزی رسول خدا (ص) از آن اسیران دیدن کرد، سفانه از موقعیت استفاده کرده و گفت: «یا محمد هلک الوالد و غاب الوافد فان رایت ان تخی عنی، و لا تشمت بی احیاء العرب، فان ابی کان یفک العانی، و یحفظ الجار، و یطعم الطعام، و یفشی السلام، و یعین علی نوائب الدهر؛ ای محمد! پدرم (حاتم) از دنیا رفت، و نگهبان و سرپرستم (عدی) ناپدید شدو فرار کرد، اگر صلاح بدانی مرا آزاد کن، و شماتت و بدگویی قبیله های عرب ها را از من دور ساز، همانا پدرم (حاتم) بردگان را آزاد می ساخت، از همسایگان نگهبانی می نمود، و به مردم غذایی رسانید، و آشکارا سلام می کرد، و در حوادث تلخ روزگار، مردم را یاری می نمود.» پیامبر اکرم (ص) که به ارزش های اخلاقی، احترام شایان می نمود، به سفانه فرمود: «یا جارية هذه صفة المؤمنین حقاً، لو کان ابوک مسلماً لترحمنا علیہ؛ ای دختر! این ویژگی هایی که برشمردی، از صفات مؤمنان راستین است، اگر پدرت مسلمان بود، ما او را مورد لطف و رحمت قرار می دادیم.» آنگاه پیامبر (ص) به مسؤولین امر فرمود: «خلوا عنها فان اباهای کان یحب مکارم الاخلاق؛ این دختر را به پاس احترامی که پدرش به ارزش های اخلاقی می نمود، آزاد سازید.» آن گاه پیامبر (ص) لباس نو به او پوشانید، و هزینه سفر به شام را در

اختیار او گذاشت، و او را همراه افراد مورد اطمینان به شام نزد برادرش رهسپار کرد.

نمونه هایی از اخلاق پیامبر (ص)

- در سیره عملی پیامبر (ص) صدها نمونه از اخلاق نیک و زیبا وجود دارد که هر کدام نشانگر قطره ای از اقیانوس عظیم حسن خلق آن حضرت است، همان گونه که خداوند با تعبیر «و انک لعلی خلق عظیم؛ و همانا تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری» به این مطلب اشاره فرموده است، نظر شما را به چند نمونه از آن ها جلب می کنیم:
- 1- عدی بن حاتم می گوید: «هنگامی که خواهرم سفانه به اسارت سپاه اسلام درآمد و من به سوی شام گریختم، پس از مدتی خواهرم با کمال وقار و متانت به شام آمد و مرا در مورد این که گریخته ام و او را تنها گذاشتم سرزنش کرد، عذرخواهی کردم، پس از چند روزی از او که بانویی خردمند و هوشیار بود، پرسیدم: «این مرد (پیامبر اسلام) را چگونه دیدی؟» گفت: «سوگند به خدا او را رادمردی شکوهمند یافتم، سزاوار است که به او بیپوندی که در این صورت به جهانی از عزت و عظمت پیوسته ای». با خود گفتم به راستی که نظریه صحیح همین است، به عنوان پذیرش اسلام، به مدینه سفر کردم، پیامبر (ص) در مسجد بود، در آن جا به محضرش رسیدم، سلام کردم، جواب سلامم را داد و پرسید: کیستی؟ عرض کردم عدی بن حاتم هستم، آن حضرت برخاست و مرا به سوی خانه اش برد، در مسیر راه با این که مرا به خانه می برد، بانویی سالخورده و مستضعف با او دیدار کرد، اظهار نیاز نمود، پیامبر (ص) به مدتی طولانی در آنجا توقف کرد و آن بانو را درمورد تامین نیازهایش راهنمایی فرمود. با خود گفتم: «سوگند به خدا این شخص پادشاه نیست». سپس از آن جا گذشتیم و به خانه رسول خدا (ص) وارد شدم، پیامبر (ص) از من استقبال و پذیرایی گرمی نمود، زیراندازی که از لیف خرما بود، نزدم آورد و به من فرمود: بر روی آن بنشین. گفتم: بلکه شما بر آن بنشینید. فرمود: نه، شما بر آن بنشین، خود آن حضرت بر روی زمین نشست، با خود گفتم: این نیز نشانه دیگر که آن حضرت، پادشاه نیست. سپس مطلبی از دینم را که راز پوشیده بود بیان فرمود، دریافتم که او بر رازها آگاهی دارد، و فهمیدم که پیامبر مرسل می باشد، بیانات و پیشگوییها و مهربانی هایش مرا شیفته اش کرده و همانجا مسلمان شدم.»
- 2- در جنگ خیبر که با حضور شخص پیامبر (ص) در سال هفتم هجرت رخ داد، پس از پیروزی سپاه اسلام بر سپاه کفر، جمعی از یهودیان به اسارت سپاه اسلام درآمدند، یکی از اسیران، صفیه دختر حی بن اخطب (دانشمند سرشناس یهود) بود. بلال حبشی، صفیه را به همراه زنی دیگر به اسارت گرفت و آن ها را به حضور پیامبر (ص) آورد، ولی هنگام آوردن آن ها اصول اخلاقی راعایت نکرد، و آن ها را از کنار جنازه های کشته شدگان یهود حرکت داد، صفیه وقتی که پیکرهای پاره پاره یهودیان را دید بسیار ناراحت شد و صورتش را خراشید، و خاک بر سر خود ریخت، و سخت گریه کرد. هنگامی که بلال آنها را نزد پیامبر (ص) آورد، پیامبر (ص) از صفیه پرسید: «چرا صورتت را خراشیده ای و این گونه خاک آلود و افسرده هستی؟!» صفیه ماجرای عبورش از کنار جنازه ها را بیان کرد، رسول اکرم (ص) از رفتار غیر انسانی و خلاف اخلاق اسلامی بلال حبشی ناراحت شده و بلال را سرزنش کرده و فرمود: «ا نزع منک الرحمة یا بلال حیث تمر بامرأتین علی قتلی رجالهما؛ ای بلال! آیا مهر و محبت و عاطفه از وجود تو رخت بر بسته که آن ها را از کنار کشته شدگان عبور می دهی؟! چرابی رحمی کردی؟» جالب این که پیامبر اکرم (ص) برای جبران رنج ها و ناراحتی های صفیه، با او ازدواج کرد، سپس او را آزاد، و بار دیگر باپیش نهاد صفیه با او ازدواج نمود و به این ترتیب، ناراحتی های او را به طور کلی از قلبش زدود.
- 3- در ماجرای جنگ حنین که در سال هشتم هجرت رخ داد، شیماء دختر حلیمه که خواهر رضاعی پیامبر (ص)

بود، با جمعی از دودمانش به اسارت سپاه اسلام درآمدند، پیامبر (ص) هنگامی که شیماء را در میان اسیران دید، به یاد محبت های او و مادرش در دوران شیرخوارگی، احترام و محبت شایانی به شیماء کرد. پیش روی او برخاست و عباى خود را بر زمین گستراند، و شیماء را روی آن نشانید، و با مهربانی مخصوصی از او احوال پرسى کرد، و به اوامر فرمود: «تو همان هستی که در روزگار شیرخوارگی به من محبت کردی...» (با این که از آن زمان حدود شصت سال گذشته بود) شیماء از پیامبر (ص) تقاضا کرد، تا اسیران طایفه اش را آزادسازد، پیامبر (ص) به او فرمود: «من سهمیه خودم را بخشیدم، و در مورد سهمیه سایر مسلمانان، به تو پیشنهاد می کنم که بعد از نماز ظهر برخیز و در حضور مسلمانان، بخشش مرا وسیله خود قرار بده تا آنها نیز سهمیه خود را ببخشند. شیماء همین کار را انجام داد، مسلمانان گفتند: «ما نیز به پیروی از پیامبر (ص) سهمیه خود را بخشیدیم.» سیره نویس معروف ابن هشام می نویسد: «پیامبر (ص) به شیماء فرمود: اگر بخواهی باکمال محبت و احترام، در نزد ما بمان و زندگی کن، و اگر دوست داری تو را از نعمت ها بهره مند می سازم و به سلامتی به سوی قوم خود بازگرد؟» شیماء گفت: می خواهم به سوی قوم خود بازگردم. پیامبر (ص) یک غلام و یک کنیز به او بخشید و این دو با هم ازدواج کردند، و به عنوان خدمتکار خانه شیماء به زندگی خود ادامه دادند.

4- مهربانی و اخلاق نیکوی پیامبر (ص) در حدی بود که امام صادق (ع) فرمود: روزی رسول خدا (ص) نماز ظهر را با جماعت خواند، مردم بسیاری به او اقتدا کردند، ولی آن ها ناگاه دیدند آن حضرت بر خلاف معمول دو رکعت آخر نماز را با شتاب تمام کرد (مردم از خود می پرسیدند، به راستی چه حادثه مهمی رخ داده که پیامبر (ص) نمازش را با شتاب تمام کرد؟! پس از نماز از پیامبر (ص) پرسیدند: «مگر چه شده؟ که شما این گونه نماز را (با حذف مستحبات) به پایان بردی؟» پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: «اما سمعتم صراخ الصبی؛ آیا شما صدای گریه کودک را شنیدید؟» معلوم شد که کودکی در چند قدمی محل نمازگزاران گریه می کرده، و کسی نبود که او را آرام کند، صدای گریه او دل مهربان پیامبر (ص) را به درد آورد، از این رو نماز را با شتاب تمام کرد، تا کودک را از آن وضع بیرون آورده، و نوازش نماید.

5- عبد الله بن سلام از یهودیان عصر پیامبر (ص) بود، عواملی از جمله جاذبه های اخلاق پیامبر (ص) موجب شد که اسلام را پذیرفت و رسماً در صف مسلمانان قرار گرفت، او دوستی از یهودیان به نام «زید بن شعبه» داشت، عبدالله پس از پذیرش اسلام همواره زید را به اسلام دعوت می کرد، و عظمت محتوای اسلام را برای او شرح می داد بلکه به اسلام گرویده شود، ولی زید هم چنان بر یهودی بودن خود پافشاری می کرد و مسلمان نمی شد، عبدالله می گوید: روزی به مسجدالنبی رفتم ناگاه دیدم، زید در صف نماز مسلمانان نشسته و مسلمان شده است، بسیار خرسند شدم، نزدش رفتم و پرسیدم «علت مسلمان شدنت چه بوده است؟» زید گفت: تنها در خانه ام نشسته بودم و کتاب آسمانی تورات را می خواندم، وقتی که به آیاتی که در مورد اوصاف محمد (ص) بود رسیدم، با ژرف اندیشی آن را خواندم و ویژگی های محمد (ص) را که در تورات آمده بود به خاطر سپردم، با خود گفتم بهتر آن است که نزد محمد (ص) روم و او را ببازمایم، و بنگرم که آیا او دارای آن ویژگی ها که یکی از آنها «حلم و خویشتن داری» بود هست یا نه؟ چند روز به محضرش رفتم، و همه حرکات و رفتار و گفتارش را تحت نظارت دقیق خود قرار دادم، همه آن ویژگی ها را در وجود او یافتم، با خود گفتم تنهاییک ویژگی مانده است، باید در این مورد نیز به کند و کاو خود ادامه دهم، آن ویژگی حلم و خویشتن داری او بود، چرا که در تورات خوانده بودم: «حلم محمد (ص) بر خشم او غالب است، جاهلان هرچه به او جفا کنند، از او جز حلم و خویشتن داری نبینند.» روزی برای یافتن این نشانه از وجود آن حضرت، روانه مسجد شدم، دیدم عرب بادیه نشینی سوار بر شتر به آنجا آمد،

وقتی که محمد (ص) را دید، پیاده شد و گفت: «من از میان فلان قبیله به اینجا آمده ام، خشکسالی و قحطی باعث شده که همه گرفتار فقر و ناداری شده ایم، مردم آن قبیله مسلمان هستند، و آهی در بساطندارند، وضع ناهنجار خود را به شما عرضه می کنند، و امید آن رادارند که به آنها احسان کنی.» محمد (ص) به حضرت علی (ع) فرمود: آیا از فلان وجوه چیزی نزد تو مانده است؟ حضرت علی (ع) گفت: نه، پیامبر (ص) حیران و غمگین شد، همان دم من به محضرش رفتم عرض کردم ای رسول خدا! اگر بخواهی با تو خرید و فروش سلف کنم، اکنون فلان مبلغ به تو می دهم تا هنگام فصل محصول، فلان مقدار خرما به من بدهی، آن حضرت پیشنهاد مرا پذیرفت، و معامله را انجام داد، پول را از من گرفت و به آن عرب بادیه نشین داد، من هم چنان در انتظار بودم تا این که هفت روز به فصل چیدن خرما مانده بود، در این ایام روزی به صحرا رفتم، در آنجا محمد (ص) را دیدم که در مراسم تشییع جنازه شخصی حرکت می کرد، سپس در سایه درختی نشست و هر کدام از یارانش در گوشه ای نشستند، من گستاخانه نزد آن حضرت رفتم، و گریبانم را گرفتم و گفتم: «ای پسر ابو طالب! من شما را خوب می شناسم که مال مردم رامی گیرید و در بازگرداندن آن کوتاهی و سستی می کنید، آیا می دانی که چند روزی به آخر مدت مهلت بیشتر نمانده است؟» من با کمال بی پروایی این گونه جاهلانه با آن حضرت رفتار کردم (با این که چند روزی به آخر مدت مهلت باقی مانده بود) ناگاه از پشت سر آن حضرت، صدای خشن شنیدم، عمر بن خطاب را دیدم که شمشیرش را از نیام برکشیده، به من رو کرد و گفت: «ای سگ! دور باش.» عمرخواست با شمشیر به من حمله کند، محمد (ص) از او جلوگیری کرد و فرمود: «نیازی به این گونه پرخاش گری نیست، باید او (زید) را به حلم و حوصله سفارش کرد، آن گاه به عمر فرمود: «برو از فلان خرما فلان مقدار به زید بده.» عمر مرا همراه خود برد و حق مرا داد، به علاوه بیست پیمانه دیگر اضافه بر حقم به من خرما داد. گفتم: این زیادی چیست؟ گفت: چه کنم حلم محمد (ص) موجب آن شده است، چون تو از نهیب و فریاد خشن من آزاده شدی، محمد (ص) به من دستور داد این زیادی را به تو دهم، تا از تو دلجویی شود، و خوشنودی تو به دست آید. هنگامی که آن اخلاق نیک و حلم عظیم محمد (ص) را دیدم مجذوب اسلام و اخلاق زیبای محمد (ص) شدم، و گواهی به یکتایی خدا، و رسالت محمد (ص) دادم و در صف مسلمانان درآمدم.

این ها چند نمونه از سلوک اخلاقی پیامبر اسلام (ص) بود، که هر کدام چون آیینی ای شفاف ما را به تماشای جمال زیبای اخلاق نیک آن حضرت دعوت می کند، و یکی از راز و رمزهای مهم پیشرفت اسلام در صدر اسلام را که بسیار چشمگیر بود، به ما نشان می دهد. در فرازی از گفتار حضرت علی (ع) در شان اخلاق پیامبر (ص) چنین آمده: «رفتار پیامبر (ص) با همنشینانش چنین بود که دائماً خوش رو، خندان، نرم و ملایم بود، هرگز خشن، سنگدل، پرخاشگر، بدزبان، عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچ کس از او مایوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد، نومید باز نمی گشت، سه چیز را از خود دور کرده بود؛ مجادله در سخن، پرگویی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، او کسی را مذمت نمی کرد، و از لغزش های پنهانی مردم جستجو نمی نمود، جز در مواردی که ثواب الهی دارد سخن نمی گفت، در موقع سخن گفتن به قدری گفتارش نفوذ داشت که همه سکوت نموده و سراپا گوش می شدند....»

فرا رسیدن ماتم جانسوز رحلت کامل ترین انسان، حضرت ختمی مرتبت و شهادت سبط اکبرش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را در این روز و هم چنین شهادت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را در آخر این ماه به فرزند دلبندش حضرت ولی الله الاعظم ارواحنا فداه، مقام معظم رهبری و به جهان بشریت، و مسلمانان دنیا و شیعیان و به ویژه امت پاسدار اسلام و پیروان اهل بیت عصمت و طهارت تسلیت عرض می کنیم به این

امید که ان شاء الله پیروی از ثقلین را سرلوحه اعمال خود قرار دهیم تا پیامبر و خدای پیامبراز ما خشنود و به شفاعت آن ذوات پاک در روز «وا نفسا» نایل آییم.